



تفسیر قرآن آیت الله قرهی؛ هیچ کس نمی‌تواند بگوید من بهشتی‌ام

آیت الله قرهی گفت: روز حسرت، یکی از اسماء روز قیامت است. در آن روز، تمام انسان‌ها در صفی بسیار طولانی و رعب‌آور قرار می‌گیرند که هیچ کس نمی‌تواند بگوید من بهشتی‌ام.

آیت الله قرهی گفت: روز حسرت، یکی از اسماء روز قیامت است. در آن روز، تمام انسان‌ها در صفی بسیار طولانی و رعب‌آور قرار می‌گیرند که هیچ کس نمی‌تواند بگوید من بهشتی‌ام.

تفسیر آیه ۳۶ و ۳۷ سوره بقره توسط آیت الله قرهی در پی می‌آید.

حرزی در مقابل شیطان و عامل سنگین شدن ترازوی اعمال

قال رسول الله (ص): «إِنْ أُرِدْتُمْ عَيْشَ السُّعْدَاءِ وَ مَوْتَ الشُّهَدَاءِ وَ التَّجَاةَ يَوْمَ الْحَسْرَةِ وَ الظِّلَّ يَوْمَ الْحَرُورِ وَ الْهُدَى يَوْمَ الضَّلَالَةِ فَادْرُسُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ كَلَامُ الرَّحْمَنِ وَ حِرْزٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ رُجْحَانٌ فِي الْمِيزَانِ» [۱]، اگر عیش و زندگی سعادتمندان عالم، مرگ شهداء، نجات در روز حسرت، سایه‌ای در روز سوزان و هدایت در روز گمراهی را می‌خواهید؛ از قرآن درس بگیرید و مطالب آن را یاد بگیرید و بدانید که قرآن چه می‌گوید. پس به درستی که این قرآن، کلام ذوالجلال و الاکرام است و حرزی در مقابل شیطان است و سبب سنگینی ترازوی اعمال در فردای قیامت است.

روز حسرت، یکی از اسماء روز قیامت است. در آن روز، تمام انسان‌ها در صفی بسیار طولانی و رعب‌آور قرار می‌گیرند که هیچ کس نمی‌تواند بگوید من بهشتی‌ام. حتی در روایات داریم که وقتی بهشتیان در جنت با هم صحبت می‌کنند از آن صف طولانی باد می‌کنند. خیلی عجیب است که بیان شده پنجاه میقات در آن‌جا وجود دارد که بین هر میقات، هزار سال راه است که در کل، پنجاه هزار سال می‌شود!

البته برخی به سرعت می‌روند و موارد آن، در روایات آمده که به آن وارد نمی‌شویم، اما یکی از آن را بیان کنم که حبّ اهل بیت (ع) است. إن شاء الله اُبی‌عبدالله (ع) دست ما را بگیرد و ما را از آن وضعیّت نجات دهد. به هر حال ما حَبّمان را با همین عزاداری‌ها در دو ماه محرم و صفر اعلان می‌کنیم، ولو به این که حال خودمان را شبیه به حال اولیاء کنیم و حال عزا بگیریم و مشکی بیوشیم.

حالا گاهی می‌شنویم که تالارهای عروسی در ماه صفر، باز است! این موارد محبّت اهل بیت (ع) را کم می‌کند. شوخی نیست، عالم، عالم اثر و مؤثر است. وقتی حبّ، کم شد، آرام آرام این قضیه در نسل‌های بعدی از بین می‌رود. لذا می‌بینید که برخی در دهه اول هم می‌گویند: حالا چه کسی گفته که مشکی بیوشیم؟! برای همین وقتی تاسوعا و عاشورا می‌شود و چند روز تعطیلی می‌شود، بلند می‌شوند، دست زن و بچه خود را می‌گیرند و به شمال و کنار دریا می‌روند! لذا این بچه هیچ چیزی از عزاداری اهل بیت (ع) نمی‌بیند.

لذا یکی از مطالبی که سبب عبور سریع از میقات‌های قیامت است، همین حبّ اهل بیت (ع) است.

انسان اگر در همین دنیا، از قرآن بهره بگیرند؛ در دنیا نیز سیّاس کیّاس خواهد شد. «فَادْرُسُوا»، فقط به معنی خواندن قرآن نیست؛ یعنی قرآن را یاد بگیرید و از آن، درس حقیقی بگیرید. لذا «فاء» را هم بر سر «ادرسوا» آورده؛ یعنی پس به تحقیق حقایق قرآن را یاد بگیرید. مانند همین تفسیر.

تفسیر؛ یافتن حقیقت متن قرآن، ولو به اندازه وجودی خود ماست. فرمودند: قرآن، هفت ظاهر و هفتاد بطن دارد. ولو به آن که ما فقط آن بطن‌های اولی را بفهمیم که همین به اندازه وسع ماست.

«وَ حِرْزٌ مِنَ الشَّيْطَانِ»، قرآن به شما یاد می‌دهد که چگونه در مقابل شیطان، ایمن باشید. حرز حقیقی، قرآن است که مایه حفظ حقیقی از شرّ شیطان رحیم است.

«وَ رُجْحَانٌ فِي الْمِيزَانِ»، یعنی شما به میزان قرآن دانستنتان در فردای قیامت، درجه خواهید داشت. لذا عزیزان! تفسیر قرآن را کم نگیریم.

وقتی علامه طباطبایی در قم، برای خصّیصین خودشان تفسیر داشتند، مرحوم ابوی مخصوص برای جلسه تفسیر ایشان می‌رفتند و برمی‌گشتند. ایشان می‌فرمودند: بحث قرآنی را باید بیشتر از مطالب دیگر یاد گرفت.

خدا آیت الله خزعلی را رحمت کند، ایشان در حسینیّه اصفهانی‌ها در خیابان ری، در زمان طاغوت، درس تفسیر قرآن داشتند. در جاهای دیگر هم بحث‌های خوب اخلاقی و ... بود، اما مرحوم ابوی می‌فرمودند: چون آقای خزعلی درس تفسیر قرآن می‌گویند، باید به آن‌جا برویم؛ چون مهم‌تر است.

ما تفسیر قرآن را شوخی گرفتیم و متوجه نیستیم. اما پیامبر اکرم (ص) در این روایت شریف می‌فرمایند: «فَادْرُسُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ كَلَامُ الرَّحْمَنِ وَ حِرْزٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ رُجْحَانٌ فِي الْمِيزَانِ»، سنگینی ترازوی اعمال در فردای قیامت، به واسطه قرآن است. هر چه قرآن بدانی، بالا می‌روی.

البته این روایت نیاز به توضیحات بیشتری دارد که دیگر در این‌جا مجال نیست. پس نفسیر قرآن را جدّی بگیریم و بدانیم که قرآن نکات بسیار مهمی دارد که نباید فراموش شود.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ اللَّعِينِ الرَّجِيمِ»
«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» [۲] [۱]

نزدیکی و ابتلاء!

در این آیه شریفه، بعد از این که پروردگار عالم بیان فرمودند: ما به ابانا آدم و امّا حوا (پدر و مادر شما) انذار دادیم و گفتیم: مراقب باشید که شیطان، شما را فریب ندهد، اما «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ»، شیطان آن‌ها را فریب داد.

خدای متعال به آن‌ها فرموده بود: «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، به این درخت نزدیک نشوید که به خودتان ظلم کردید. من در مباحث قبلی بیان کردم که گاهی نزدیک شدن به بعضی از چیزها، ابتلا می‌آورد؛ یعنی همین که نزدیک شدی، مبتلا می‌شود.

مثلاً وقتی به یک مجلس گناه، نزدیک شدی؛ احتمال ارتکاب به گناه در تو بیشتر است. در مثال مناقشه نیست، خیلی از افرادی معتاد شدند، در ابتدا می‌گفتند: ما قوی هستیم، مگر ما بچه‌ایم که معتاد شویم و ...؟! اما همین که نزدیک شدند و با معتادان همنشینی کردند و بعد یک یک زدند و ... دیگر تمام شد. البته راست هم می‌گفتند و به ظاهر بچه نبودند، اما غره به خودشان رفتند و گرفتار شدند. لذا خیلی از مواقع انسان تصوّر می‌کند نزدیک شدن به ابتلاء شدن، فاصله دارد؛ در صورتی که بسیاری از نزدیکی‌ها، ابتلاء می‌آورد.

پروردگار عالم می‌فرماید: بعد از این قضیه، ما به شما هشدار دادیم و این، فقط برای پدر شما و مادر شما نبود. البته در ابتدا بیان می‌کند که آن دو فریب خوردند «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ»؛ چون «هما» صیغه مثنی است؛ پس به تحقیق شیطان، آن دو را از آن درخت و شجره ممنوعه، گرفتار کرد.

خداوند فرموده بود: از آن درخت ممنوعه نخورید، ولی آن‌ها خوردند. این که می‌گوییم: ادب و اطاعت، دو بال پرواز برای بندگی است، همین است. تا انسان فرمانی را شنید، باید بگوید: چشم و مطیع باشد.

اما وقتی فریب خوردند، از بهشت خارج شدند «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»، حالا خطاب می‌کند که باز هم حواستان باشد، بعضی از شما برای بعضی دیگر، دشمن هستید «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ» که راجع به این موضوعات، صحبت کردیم و إن شاء الله در آینده هم صحبت می‌کنیم.

لذا خداوند می‌فرماید: من پدر و مادرتان را انذار دادم و آن‌ها متوجه نشدند و فریب خوردند، حالا دارم به شما هم که به دنیا می‌روید و همه‌تان به همراه ابانا آدم و امّا حوا، هبوط می‌کنید، انذار می‌دهم که بدانید «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ» بعضی با بعضی دشمن می‌شوید.

منظور از دشمن، همین یهود و دشمنان اسلام است، نه دشمنی بین مؤمنین که اگر این‌طور باشد، بدبختی و حماقت است. لذا در مورد پیامبر(ص) فرمودند: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» [۳] [۳]. لذا اگر مثلاً من با همسایه دشمن هستم، بدانم که نه من اسلامم، اسلام درستی است و نه او، اسلامش، درست هست. اگر همسایه هم کاری کرد، تو یک کاری کن که خجالت بکشد. اصلاً باید بین مؤمنین، حبّ و دوستی و رفاقت باشد. می‌دانید رحماء در «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» یعنی چه؟ یعنی به هم رحم کنند. رحمت، یعنی عشق ورزی، دوستی و رفاقت.

خداوند می‌فرماید: پدر و مادر شما فریب خوردند و حالا من دارم به شما می‌گویم که هبوط می‌کنید، «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ» و بعضی‌ها با هم دشمن می‌شوید.

«وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» استقرار در این‌جا به معنی جایگاه قرار است. یعنی در این‌جا با هم قرار دارید و قارراتان هم قرار بندگی است. یعنی این‌جا، جایگاهی است که بیان شده: «الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ» [۴] [۴]. روایتی را که اول بحث بیان کردم و بسیار عجیب بود، به ذهن بسپارید و با این‌ها تطابق بدهید ببینید چه می‌شود، «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ».

چه کلماتی به حضرت آدم برای توبه، تلقین شد؟

حالا به سراغ ابانا آدم و امّا حوا برگردید. «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»، یعنی به تحقیق ما القا کردیم، این «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» چیست؟

ما دو نوع مباحث علمی داریم:

یک مبحث علمی این است که انسان آگاهی پیدا کند.

اما مبحث علمی دیگر این است که انسان، خودش آگاهی ندارد، بلکه به او آگاهی می‌رسانند.

پروردگار عالم در آیات قبلی فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، ما همه اسماء را به آدم، آموزش دادیم. لذا در آیه نیز با بیان «فَتَلَقَّى»، می‌فرماید: حالا آن چیزی که می‌دانی و به تو تعلیم دادیم، در این‌جا به دردت می‌خورد.

در آیات قبلی خداوند نفرموده بود که یک مقداری از علم را به او دادیم، بلکه فرموده بود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» همه اسماء به او تعلیم شد. لذا «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» یعنی از آن علم‌هایی که همه را به آدم دادیم، کلماتی را به او تلقین کردیم. تلقین کردن، یعنی آن چیزی را که دارد، به او تبیین می‌کنند و می‌گویند: اینها مورد نیاز تو است.

لذا همه مطالب تعلیم داده شده است. اگر به طهارت باشد که انسان، همه را به سلامت طی می‌کند، اما اگر به طهارت نباشد، ورود هم پیدا کند، خرابش می‌کند.

حالا با این که هر دو خطا کرده بودند، «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأُخْرِجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»، منتها چون آدم ابوالبشر تعلیم دیده «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، اینجا هم به خود آدم، خطاب می‌رسد که «فَتَلَقَّى آدَمُ». چرا؟ چون آدم، علم را از پروردگار داشت، پس چیز عجیبی نیست و از قبل به آدم، تعلیم داده شده بود.

در همین سوره بقره، آیه ۱۵۱، پروردگار عالم می‌فرماید: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» [۵] [۵]، ما برای شما رسولی از جنس خودتان فرستادیم که آیات را برای شما تلاوت کند، شما را تزکیه کند «وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» و کتاب و حکمت و آنچه را که نمی‌دانستید، به شما تعلیم دهد.

لذا شاید یک کسی بگوید: حتماً «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ» هم همین تعلیم خداست؛ یعنی امکان دارد این مطلب، علم جدیدی باشد که به آدم داده شده است.

باید گفت: در اینجا مراد، علم جدیدی نیست؛ چون نفرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ»، بلکه فرمود: «فَتَلَقَّى آدَمَ».

لذا در آیه ۱۵۱ پروردگار عالم به مؤمنین می‌گوید: اگر شما از رسولان الهی اطاعت کنید و از طریق تزکیه جلو بروید، به علم و حکمت می‌رسید و تازه به علم هایی می‌رسید که تا به حال نداشتید «مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»، اما برای آدم ابوالبشر این نیست؛ چون در اینجا نفرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ» و فرمود: «فَتَلَقَّى آدَمَ».

پس اگر کسی به قول ما طلبه‌ها این قلت بیاورد که مگر آنجا نفرمود: «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»، لذا شاید در اینجا هم علم جدیدی داده شده است؛ می‌گوییم: آیه ۱۵۱ برای انسان‌های عادی است که از راه تزکیه، به علم و حکمت می‌رسند و خداوند آن چیزهایی را که نمی‌دانستند، جلو جلو به آن‌ها یاد می‌دهد. مثلاً بعضی می‌دانند که در آینده چه اتفاقاتی می‌افتد، مثلاً می‌دانند در آینده، تلویزیون‌های بزرگی می‌آید که تا می‌شود و در جیب قرار می‌گیرد و آنتن، نیاز ندارد و تمام اینها در آی‌سی‌هایش موجود است. لذا هم تا می‌شود در جیب می‌گذاری و هم بعد که در می‌آوری، بزرگ هم می‌شود و یک چیز بسیار عالی است که این در آینده محقق می‌شود.

اما این «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ» از این جنس نیست؛ یعنی پروردگار عالم همه این‌ها را به او یاد داده و او می‌داند، اما مهم و به درد بخور در اینجا این است که آدم ابوالبشر بداند رموز هر کدام چیست. لذا با تلقین و فتلی می‌آید.

پس یکی از معانی فتلی و تلقین، یعنی به او بیان می‌کنی که این کلمات و علم‌هایی که هست، این‌جا به درد می‌خورد.

از آیات قبلی که فرموده بود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، معلوم می‌شود اسماء حضرات معصومین، علم است که روایتش را هم از کتب اهل جماعت (درالمنثور و ...) در جلسه قبل بیان کردم که گفتند: اینها اسماء پنج تن آل عبا (ع) بود. لذا آن‌ها هم قائل به این مطلب هستند.

شیخ بهائی، چگونه به علم اسطرلاب خود رسید؟

لذا اسماء حضرات معصومین (ع) خودش علم است. مطلبی بیان کنم که بسیار نو و بکر است. آن مرد الهی، حضرت شیخ بهاء، شیخ العجائب (اعلی الله مقامه الشریف)، علم اسطرلابش را از باب تلفیق حروف اسماء حضرات معصومین (ع) به دست آورد.

وقتی این اسماء (از خاتم انبیاء، محمد مصطفی (ص)، تا وجود مقدس آقا جانمان، حضرت حجت‌بن‌الحسن‌المهدی (عج) را کنار هم بگذارید، بعضی از این حروف، حروف مشترک است. لذا ایشان، این اسماء را کنار هم قرار داده و با مطالبی که به ایشان مرحمت شده، رمزی را به دست آورده و به برخی علوم دست پیدا کردند. لذا معلوم می‌شود این‌ها علم هستند.

آگاهی حضرت آدم از رموز اسماء پنج تن

من بارها بیان کردم که دقت کنید که چرا قرآن حروف مقطعه دارد. این حروف مقطعه بدون حرکت است. نه فقط حرف دارای معنا است، حرکات هم دارای معنا است. لذا پروردگار عالم حروف را که خودش از کلمه است و گاهی یک حرف دارای معانی متفاوت است، بدون حرکت و در غالب حروف مقطعه می‌آورد. می‌گوید: الف، نمی‌گوید: ا؛ چون اگر می‌گفت: ا، این حرف به هرچه که مختوم به فتحه می‌شود، محصور می‌شد. اما پروردگار عالم الف می‌گوید که همه شقوق را در بر بگیرد، هم فتحه، هم کسره، هم ضمه، هم الف مدّی، هم یاء مدّی و هم واو مدّی.

لذا ما نمی‌دانیم منظور از این حروف چیست و فقط بعضی از بزرگان فهمیدند. وقتی حضرت حجت بیایند، آن موقع همه می‌فهمند، چون اینها رمز است و نمی‌گویند. البته بعضی چیزها هم سینه به سینه گفته شده و فقط برای اهلش دادند و باید هم همانطور بماند.

مطالبی هم بیان شده، از جمله مثلاً آن دانشمند مصری گفته: وقتی در سوره بقره نگاه می‌کنیم، می‌بینیم حروف الف و لام و میم بیش از حروف دیگر است، لذا این یکی از دلایل هست اما فقط این نیست.

پس در «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ» بحث تلقین است؛ یعنی فقط علوم، مهم نیست، این مهم است که گاهی پروردگار عالم رموز علوم را در اختیار قرار می‌دهد. لذا فرمود «يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» یعنی علم به کتاب مهم نیست، علم به حکمت مهم است. علم به حکمت هم یعنی رموز.

لذا خداوند رموز این پنج اسم را که علم خداست، به آدم یاد داد که اتفاقاً همین علم را به نوح نبی و ابراهیم خلیل هم یاد داد.

القای کلماتی از طرف خدا برای نجات سه پیامبر در سه عصر متفاوت

می‌دانید که اعصار مختلفه تبیین می‌شود: ما یک عصر داریم که از عصر آدم تا نوح است. بعد می‌گویند: عصر دوم انسان، از

حضرت نوح تا ابراهیم خلیل است و عصر سوم از عصر ابراهیم تا به حال است. «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» عصر هم خودش دارای معانی است که حالا باید دید چرا با الف و لام آورده که در وقت دیگر بیان خواهیم کرد.

پس خلاصه در سه زمان، این قضیه تلقین کلمات صورت گرفت. یکی که همان زمان حضرت آدم بود، یکی هم زمان حضرت نوح و دیگری زمان حضرت ابراهیم خلیل بود.

آن موقعی که ابراهیم خلیل بتان را شکست و تبر را به دوش بت بزرگ گذاشت، او را گرفتند و در آتش انداختند.

آن‌ها آتشی درست کرده بودند که در روایت آمده: از فاصله صد متری آن نمی‌توانستند نزدیک شوند، یعنی یک چیزی درست کردند و گفتند: کاری می‌کنیم که همیشه در تاریخ بماند و دیگر هیچ کس چنین کاری نکند. اما بعد دیدند خودشان نمی‌توانند نزدیک شوند و او را در آتش بیاندازند. ماندند چه کنند. شیطان به صورت انسان نمایان شد و برای اولین بار ساخت منجیق را به انسان یاد داد و گفت: دست و پایش را ببندید و با این وسیله، او را درون آتش پرتاب کنید.

این‌جا، یکی از آن مواردی است که ملائکه دلشان سوخت و در روایت داریم که گفتند: خدایا! این‌طور که نمی‌شود، ما باید به کمک او برویم (یکی هم در روز عاشورا است که ملائکه دلشان سوخت و می‌خواستند کمک کنند) اما وقتی آمدند، حضرت ابراهیم خلیل بیان فرمود: آن کسی که دارد می‌بیند، من کجا هستم، اگر بخواهد خودش هم نجاتم می‌دهد. لذا در روایت هست که خدای متعال در آن‌جا هم به ابراهیم، کلماتی را داد که آن کلمات همین‌هاست و او، نجات یافت.

همان‌طور که بیان شد علاوه بر حضرت آدم و حضرت ابراهیم، به حضرت نوح هم این کلمات تلقین شد. حضرت نوح چندین سال بود که داشت یک کشتی ده طبقه می‌ساخت. آن کشتی به قدری بزرگ بود که همه می‌خندیدند و او را به مسخره می‌گرفتند و می‌گفتند: در این‌جا حتی بارانی هم نیست، تو چه می‌گویی: قرار است طوفان و سیل بیاید! لذا برخی هم اصلاً کشتی و طوفان را ندیدند و و مردند.

نقشه آن کشتی از طریق وحی برای او آورده شده بود و یک چیز عجیب و غریبی بود. لذا در آن‌جا اصلاً باران هم نمی‌آمد، این حرف‌ها را می‌زنند و می‌خندیدند و به مسخره می‌گرفتند، اما خوب او هم باید صبوری کند. بعضی مواقع انسان باورش نمی‌شود، باید صبر کند تا نتیجه را ببیند، «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ» [۶] [۶].

این‌ها همه درس عبرت به ماست که عجله نکن، صبر کن که با صبر و حلم و بردباری به یک جایی می‌رسی. مدام نگو: آقا! چه شد؟! پس چرا نمی‌شود؟! صبوری کن، ده سال، بیست سال، سی سال، بالاخره خدا مرحمت می‌کند، این قدر عجله نباش، ما که بیست سال و پنجاه سال می‌گوییم، اما نوح صدها سال صبر کرد تا کشتی تمام شد و حالا همه دنیا را آب گرفت.

دو مرتبه، کلّ زمین در آب بود!

همان‌طور که می‌دانید دو مرتبه کلّ زمین را آب فرا گرفت. یکی در دحوالارض و ابتدای خلقت زمین بود که زمین را از آب بیرون آورده و گسترانیدند. امام رضا(ع) روایتی در مورد دحوالارض بیان فرمودند که بنده آن روایت را به طور مفصل در بحث اسرارالله در ماه مبارک رمضان سال هشتاد بیان کردم که گمانم فقط چند نوار از آن بحث، باقی مانده است.

حضرت ثامن الحجج(ع) فرمودند: کلّ زمین آب بوده و خدای متعال این آب‌ها را بدون این که یک قطره‌اش از بین برود، درون زمین فرو برد و زمین، این زمینی شد که من و شما می‌بینیم و اول هم کعبه بیرون آمد.

لذا دیدید در بعضی از کوه‌ها، رده‌های خط آب دیده می‌شود. پس اولین مورد که کلّ زمین را آب گرفته بود و بعد زمین از آب بیرون آمد، همان دحو الارض است.

مرحله دوم همین زمان طوفان نوح است که طوفان عجیبی شد و تمام کره زمین را آب گرفت. پسر نوح بالای کوه ایستاد و گفت: آب که دیگر اینجا نمی‌آید و آن داستانی که می‌دانید و بحث الآن ما نیست، اتفاق افتاد.

حضرت نوح، از سال‌ها قبل در حال ساختن آن کشتی با عظمت بود. کشتی با عظمتی که به اندازه تهران بود و ده طبقه بود. در روایت داریم: تا آخر هم کسی نمی‌تواند آن کشتی را بسازد؛ یعنی بشر با همه پیشرفت علمی‌اش باز هم نمی‌تواند آن کشتی را بسازد.

اما آن کشتی با آن عظمت، در آن طوفانی که آمد، بالا می‌رفت و می‌افتاد و نوح نبی وحشت کرده و ترسیده بود. خدای متعال هم در اینجا به او یاد داد که پنج نام ائمه را بیان کند.

لذا پروردگار عالم در این‌جا هم می‌فرماید: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» پس تلقین کرد، یعنی از همان علمی که می‌دانست، به او تلقین کرد، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». پس معلوم می‌شود اسماء حضرات معصومین(ع)، علم خداست.

توسّل و اذکار؛ اتصال به علم خداست

لذا ما در حین توسّل، به علم خدا متوسّل می‌شویم. اصلاً این را بدانید که عالم، عالم علم است و هیچ چیزی بدون علم و حکمت در عالم نیست، تصوّر نکنید این‌ها از علم جداست.

وقتی بیان می‌شود که فلان ذکر، مثلاً ذکر صلوات بر محمد و آل محمد(ص)، یا همان ذکر «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» که در درس اخلاق بیان کردم و ... برای فلان چیز خوب است، یعنی چه؟

ماخودمان هم کمی تأمل کنیم می‌فهمیم که وقتی می‌گویند: فلان ذکر، برای فلان عمل خوب است، یعنی علم است و به درد فلان کار می‌خورد. پس اذکار، علم است، اسماء، علم است و اصلاً عالم، عالم علم است؛ چون خود پروردگار عالم، علم است، «والله علیم حکیم».

من سؤال می‌کنم می‌شود چیزی از پروردگار عالم صادر شود و در آن، علم نباشد؟ خیر، پس هر چه از خدا صادر می‌شود، علم است و این نکته است.

پس از آیه «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» معلوم می‌شود که خدای متعال توبه کسی را می‌پذیرد که به علم، متمسک شود.

منتها علم با سواد متفاوت است، علم حقیقی، حضرات معصومین (ع) هستند. لذا این که پیامبر فرمودند: «أنا مدينة العلم و علی بابها» یعنی من خودم شهر علم هستم و باب این شهر هم علم است. چون چیزی که علم است، تمام اجزاء و جوارح و مصالحش، علم می‌شود.

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» پس توبه هم باید علمی باشد، إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ که راجع به این موضوع نکاتی هست که در جلسه گذشته بیان شد و ادامه آن را ان شاء الله در جلسه بعد به فضل و کرم الهی، بیان خواهیم کرد.

این جلسه تفسیر را حتماً چند بار مرور کنید و گوش دهید، خیلی نکات در آن بود. ان شاء الله لطف خدای متعال شامل حال ما شود، تا مطالب را درک کنیم.

تلاوت قرآن از سر بریده و معرفی قرآن حقیقی از طرف خداوند

ببینید این که حضرت روی نی قرآن و در تشت زرین قرآن خواند؛ یعنی اصل قرآن این‌ها هستند، علم این‌ها هستند، قرآن ناطق این‌ها هستند. صورت ظاهر و با دو دو تا چهارتای دنیایی که نگاه کنیم، می‌گوییم: سر بریده که دیگر نباید چیزی بخواند و لبش تکان بخورد، اما وقتی حضرت، چه بالای نی و چه در تشت طلا، قرآن بخواند؛ یعنی پروردگار عالم دارد به مردم اعلام می‌کند: اگر شما قرآن را می‌خواهید، این، قرآن است. همین روایتی که در ابتدای بحث بیان کردم که باید بر روی آن به خوبی تأمل کنید. لذا خداوند می‌خواهند بفرمایند: قرآن حقیقی، این است و شما قرآن را از دست دادید، قرآن را ذبح کردید، قرآن را ورق ورق کردید و ...